

فرهنگ پذیری در بستر عقلانیت از منظر فارابی و اسپینوزا

یونس لطیفی زاده دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه یاسوج
علی حسینی دانشیار گروه فلسفه دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)
علیرضا فاضلی دانشیار گروه فلسفه دانشگاه یاسوج

فرهنگ مبتنی بر عقل سبب شکل گیری جامعه ای با نشاط، سالم، سازگار، عاقل و امیدوار است و فرهنگ پذیری به عنوان فرآیندی کلیدی در شکل گیری هویت و نگرش های فردی و اجتماعی، نقشی اساسی در تعامل انسان با جهان اطراف دارد. از منظر دو فیلسوف بزرگ، فارابی و اسپینوزا، عقلانیت و فرهنگ پذیری دو مفهوم مرتبط ولی با رویکردهای متفاوت اند. فارابی عقلانیت را به عنوان نیرویی هدایت کننده برای کمال انسان و تحقق فضیلت های اخلاقی و اجتماعی می بیند که در بستر فرهنگ و سنت های جامعه تقویت می شود. در مقابل، اسپینوزا عقلانیت را شناختی علمی و ضروری می داند که فراتر از محدودیت های فرهنگی می رود و هدف آن فهم روابط علت و معلولی طبیعی و دستیابی به آزادی واقعی است. این مطالعه با بررسی مفهوم عقلانیت و فرهنگ پذیری در اندیشه هر دو فیلسوف تلاش می کند تا ارتباط و تفاوت های میان عقلانیت فرهنگی و عقلانیت واقعی را روشن سازد و نشان دهد چگونه فرهنگ پذیری می تواند هم زمینه ساز تکامل عقلانیت باشد و هم مانعی بر سر راه آن از چشم اندازهای فلسفی متفاوت. این تحلیل به فهم عمیق تری از نقش فرهنگ و عقلانیت در شکل دهی به تجربه انسانی می انجامد و چالش های موجود در پیوند این دو را به ویژه در جوامع معاصر برجسته می سازد.

کلیدواژه ها: فرهنگ پذیری، عقلانیت، فارابی، اسپینوزا

"Acculturation in the Context of Rationality from the Perspective of al-Farabi and Spinoza."

A culture based on reason leads to the formation of a vibrant, healthy, adaptable, wise and hopeful society, and acculturation, as a key process in the formation of individual and social identity and attitudes, plays a fundamental role in human interaction with the world around us. From the perspective of two great philosophers, Al-Farabi and Spinoza, rationality and acculturation are two related concepts but with different approaches. Al-Farabi sees rationality as a guiding force for human perfection and the realization of moral and social virtues that are strengthened in the context of culture and traditions of society. In contrast, Spinoza considers rationality to be a scientific and necessary cognition that goes beyond cultural limitations and its goal is to understand natural cause-and-effect relationships and achieve true freedom. By examining the concepts of rationality and acculturation in the thought of both philosophers, this study attempts to clarify the connection and differences between cultural rationality and actual rationality, and to show how acculturation can both facilitate and hinder the development of rationality from different philosophical perspectives. This analysis leads to a deeper understanding of the role of culture and rationality in shaping human experience and highlights the challenges in linking the two, especially in contemporary societies

Keywords: acculturation, rationality, al-Farabi, Spinoza

مقدمه و بیان مساله

دوران معاصر با افزایش ارتباطات و تعاملات فرهنگی میان جوامع مختلف روبروست. چرا که؛ فرهنگ‌پذیری (توانایی پذیرش و سازگاری با فرهنگ‌های متفاوت) از طریق عقلانیت می‌تواند به گفتگوی سازنده و تفاهم میان فرهنگ‌ها کمک کند بررسی دیدگاه دو فیلسوف بزرگ — فارابی از شرق و اسپینوزا از غرب — درباره عقلانیت و فرهنگ‌پذیری می‌تواند راهنمای علمی ارزشمندی برای هدایت این فرآیند باشد. شناخت تفاوت‌ها و اشتراک‌های این دو دیدگاه در تدوین مبانی نظری فرهنگ‌پذیری عقلانی بسیار مؤثر است. اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌شود که بپذیریم فرهنگ‌پذیری عقلانی به توسعه همزیستی مسالمت‌آمیز و کاهش تعارضات فرهنگی کمک می‌کند. بررسی آرای فارابی و اسپینوزا می‌تواند به اهدافی مانند تمدن‌سازی، توسعه فرهنگ عقلانی و ایجاد جوامع چندفرهنگی یاری رساند. این بررسی به تعمیق درک ما از عقلانیت و نقش آن در تنظیم روابط فرهنگی در جهان پیچیده امروز منجر می‌شود. در نهایت، چنین پژوهشی زمینه‌ساز تحقیقات بین‌رشته‌ای در حوزه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی خواهد بود. در جهان امروز که با روندهای شتابان جهانی‌شدن، مهاجرت‌های گسترده، انقلاب‌های ارتباطی و سیطره‌ی فرهنگ‌های سیال مواجهه است، مفهوم فرهنگ‌پذیری بیش از پیش به موضوعی بنیادین در مطالعات فلسفی، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی و سیاست‌گذاری فرهنگی تبدیل شده است. فرهنگ، دیگر نه واقعیتهای ایستا و متصلب در مرزهای جغرافیایی و قومی، بلکه رخدادی پویا، انتخاب‌گرانه و وابسته به فهم فرد از خود، دیگری و نظم اجتماعی تلقی می‌گردد. در شرایطی که جوامع معاصر با چالش‌هایی چون افراط‌گرایی فرهنگی، بحران معنا، از خودبیگانگی فرهنگی، نسبی‌گرایی افراطی، فروپاشی سنت‌های بومی و تضعیف انسجام اجتماعی مواجه‌اند، بازخوانی فلسفی مفاهیم بنیادینی چون فرهنگ‌پذیری و عقلانیت ضرورتی مضاعف یافته است (حسینی و همکاران، ۱۴۰۲: ۹۱-۹۳). به‌ویژه آنکه در بسیاری از سیاست‌های فرهنگی رایج، فقدان چارچوب نظری عقل‌محور موجب شده است که فرهنگ‌پذیری یا در قالب ایدئولوژی‌های تحمیلی و بسته اعمال شود، یا در ورطه‌ی نسبی‌گرایی فرهنگی و انفعال اجتماعی سقوط کند (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۲۸۷). اگرچه پژوهش‌های پرشماری در حوزه‌ی جامعه‌شناسی فرهنگ یا نظریه‌ی آموزش فرهنگی صورت گرفته‌اند، اما بسیاری از آن‌ها فاقد پیوندهای هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی با مفاهیم فلسفی‌اند. این امر، عملاً منجر به تقلیل مفهوم فرهنگ‌پذیری به فرآیندی انفعالی، رفتاری و صرفاً روان‌شناختی شده است، در حالی که ریشه‌های حقیقی این مفهوم را باید در سنت‌های فلسفه‌ی اجتماعی، اخلاق، و معرفت‌شناسی جست‌وجو کرد.

در این میان، اندیشه‌ی فیلسوفان برجسته‌ای چون فارابی از سنت اسلامی و باروخ اسپینوزا از سنت عقل‌گرای غربی، ظرفیت‌های نظری کم‌نظیری برای بازتعریف مفهوم فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت فراهم می‌آورند. می‌توان گفت که هر دو متفکر، عقلانیت را محور و پایه فهم و رفتار انسانی و تأکید بر نقش عقلانیت در ایجاد هماهنگی و نظم در جامعه و رفتارهای انسانی را حائز اهمیت می‌دانند و اهمیت فهم و پذیرش تفاوت‌ها و ترویج فرهنگ تحمل و مدارا از طریق عقلانی را می‌پذیرند. و عقلانیت به عنوان مسیر بهبود روابط فردی و اجتماعی، علی‌رغم تفاوت‌های معرفتی، هستی‌شناختی و تاریخی، که فارابی در سنت فلسفه اسلامی-یونانی، عقل عملی را حکمت عملی برای تحقق فضیلت و سعادت در نظامی

سلسله‌مراتبی از هستی می‌داند اما اسپینوزا در سنت عقل‌گرایی مدرن، عقل عملی را قدرت درک ضرورت طبیعی برای رسیدن به آزادی و شادمانی در جهانی یکپارچه و جبرگرا می‌داند. در نهایت، می‌توان گفت عقل عملی فارابی بیشتر غایت‌گرا و متکی به حسن و قبح ذاتی امور است، در حالی که عقل عملی اسپینوزا بیشتر علی‌مدار و متکی به شناخت علل و آثار در نظام طبیعی واحد است. در دیدگاه فارابی، فرهنگ‌پذیری در بستر ساماندهی اجتماعی است، ولی در اسپینوزا، عقلانیت به مثابه شناخت طبیعی موجب پذیرش فرهنگی و اخلاقی است. فارابی به نقش پیامبران و حکمای دینی در هدایت عقلانیت اجتماعی توجه دارد، ولی اسپینوزا رویکردی سکولار و فلسفی دارد. از این رو؛ هر دو فیلسوف، فرهنگ را نه به‌مثابه مجموعه‌ای از آداب، رسوم و نمادها، بلکه در نسبت با نظم عقلانی هستی، انسان متفکر، و اخلاق عقل‌محور تعریف می‌کنند. فارابی، با بنیان‌گذاری منظومه‌ی مدینه‌ی فاضله، فرهنگ‌پذیری را نتیجه‌ی تربیت عقلانی در نظم سیاسی حکیمانه دانسته و نقش عقل فعال، رئیس اول، نطق، و ملت را در آن برجسته می‌سازد (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). اسپینوزا نیز، در منظومه‌ی اخلاق، فرهنگ‌پذیری را حاصل شناخت علی، آزادی عقلانی، رهایی از انفعالات و عشق عقلانی به نظم طبیعی جهان می‌داند (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۱۲۵-۱۳۷ و ۲۸۷؛ صابری ورزنه و زارع کهنمویی، ۱۳۹۹: ۱۷۱). اگر چه تفاوت در نحوه نگرش به اهداف عقلانیت؛ فارابی را متمایل به تحقق «شهر فاضله»، و اسپینوزا را مصر به تحقق «زندگی عقلانی» و آزادی معنوی می‌نماید. با وجود این هم‌سویی بنیادین، مطالعات تطبیقی میان این دو اندیشه عمدتاً حول مسائل نبوت، عقل و دین صورت گرفته‌اند (محمدپور، ۱۳۹۳: ۴۲؛ روحی، ۱۳۸۹: ۶۱، ۸۷، ۱۰۳) و هنوز بررسی فرآیند فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت به‌صورت منسجم، لایه‌مند، و تطبیقی در این باره که نقطه‌عزیمت این تحقیق است انجام نشده است. حال سوال اصلی اینجاست؛ که چگونه می‌توان در راستای عقلانیت، که از دیدگاه فارابی ضمن رشد در بستر فرهنگ و سنت‌های اجتماعی تحقق می‌یابد و از منظر اسپینوزا به عنوان شناخت علمی و فراتر از محدودیت‌های فرهنگی تعریف می‌شود، فرهنگ‌پذیری را تنظیم کرد تا هم به توسعه عقلانیت فردی و اجتماعی کمک کند و هم از تعصبات و محدودیت‌های فرهنگی جلوگیری نماید؟ فرهنگ‌پذیری فرآیندی است که از طریق آن فرد ارزش‌ها، باورها، هنجارها و رفتارهای فرهنگی جامعه خود را فرا می‌گیرد و درونی می‌کند. این پدیده نقش مهمی در شکل‌دهی به نگرش‌ها، طرز فکر و حتی نوع عقلانیت افراد دارد. از سوی دیگر، عقلانیت به عنوان قدرت فهم و درک منطقی، نقش محوری در هدایت رفتارها و تصمیم‌گیری‌ها ایفا می‌کند. در فلسفه، مفهوم عقلانیت دارای تعابیر متفاوتی است که دو دیدگاه برجسته آن، متعلق به فارابی و اسپینوزا است. فارابی عقلانیت را به عنوان نیرویی فرهنگی و اخلاقی می‌داند که در بستر جامعه و سنت‌های فرهنگی پرورش می‌یابد و رکن اساسی کمال و فضیلت انسانی است. در مقابل، اسپینوزا عقلانیت را شناختی علمی و فراتر از محدودیت‌های فرهنگی تعریف می‌کند که هدف آن فهم ضروریات طبیعت و رسیدن به آزادی حقیقی است.

مسئله اصلی این تحقیق، بررسی این است که چگونه فرهنگ‌پذیری تحت تأثیر دو رویکرد متفاوت به عقلانیت، به‌عنوان عاملی سازنده یا محدودکننده در رشد عقلانیت شناخته می‌شود؟ همچنین، چگونه می‌توان تعادل مناسبی بین تعلق به فرهنگ خاص و دستیابی به عقلانیت فراتر از فرهنگ برقرار کرد؟ این بررسی می‌تواند به درک بهتر نقش فرهنگ در شکل‌گیری عقلانیت و پاسخ به چالش‌های معاصر در جهان فرهنگی متنوع کمک کند.

بنابراین، پژوهش حاضر در تلاش است تا با بازخوانی مفاهیم بنیادین عقلانیت و فرهنگ‌پذیری در اندیشه‌ی فارابی و اسپینوزا، الگویی نظری برای تربیت عقلانی، سیاست‌گذاری فرهنگی عقل‌محور، و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی در جهان معاصر ارائه دهد؛ الگویی که فرهنگ را نه ابزار سلطه، بلکه عرصه‌ی فهم، انتخاب، و تعالی انسان تعریف کند.

در مسیر بازخوانی فلسفی مفهوم فرهنگ‌پذیری، نخست باید به تبیین مفهومی عقلانیت و فرهنگ‌پذیری پرداخت؛ زیرا این دو، نه صرفاً واژگان علوم اجتماعی، بلکه مفاهیمی چندلایه با ریشه‌های هستی‌شناختی، اخلاقی و تربیتی‌اند که در سنت‌های فلسفی کلاسیک معنا یافته‌اند. در اندیشه ی فیلسوفانی چون فارابی و اسپینوزا، هر دو مفهوم مزبور نه تنها به‌مثابه ابزار تحلیل اجتماعی، بلکه به‌عنوان ساختار بنیادین فهم انسان از هستی، خوشتن، و دیگری تعریف شده‌اند.

پیشینه تحقیق

موضوع «فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت از منظر فارابی و اسپینوزا» به بررسی دیدگاه‌ها و نظریه‌های هر دو فیلسوف درباره عقلانیت و فرهنگ‌پذیری و همچنین مطالعات معاصر در زمینه فلسفه عقلانیت و تأثیر فرهنگ بر شکل‌گیری عقلانیت مرتبط است. در ادامه مروری کوتاه بر پیشینه این موضوع ارائه شده است:

فارابی یکی از اندیشمندان برجسته فلسفه اسلامی و عربی است که عقلانیت را در چارچوب کلان کمال انسانی بررسی کرده است. در آثار وی، عقل به عنوان نیرویی برای دستیابی به فضیلت‌ها و کمالات انسانی و تحقق جامعه فاضله مطرح می‌شود. او فرهنگ و تربیت را به عنوان بستر اصلی پرورش عقل می‌داند و معتقد است عقلانیت در تعامل با ارزش‌ها و سنت‌های فرهنگی شکل می‌گیرد. پژوهش‌های متعددی در فلسفه اسلامی به تحلیل نقش عقل و فرهنگ در اندیشه فارابی پرداخته‌اند، مانند کتاب‌ها و مقالاتی که به فلسفه سیاسی و اخلاقی فارابی اختصاص دارد از جمله :

۱- نقش فارابی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی (رفیعی، محیا، مجله پژوهش‌های اخلاقی شماره ۵۹ بهار ۱۴۰۴)

۲- چالش‌ها و محدودیت‌های تربیت عقلانی از منظر فارابی (نصراصفهانی، مریم؛ نوروزی، رضا علی؛ مجله پژوهش در آموزش معارف و تربیت اسلامی شماره ۱۸ بهار ۱۴۰۴)

اسپینوزا فیلسوف عصر روشنگری است که عقلانیت را شناختی علمی، ضرورت‌گرا و فراتر از عقاید و تعصبات فرهنگی می‌داند. در آثار او عقل به معنی فهم روابط علت و معلولی در طبیعت است که انسان را به آزادی و آرامش درونی می‌رساند. تحقیقات زیادی در فلسفه غرب به تحلیل مفهوم عقلانیت اسپینوزا پرداخته‌اند و نقش آن در فلسفه اخلاق و معرفت‌شناسی را بررسی کرده‌اند از جمله:

۱- عقل در فلسفه اسپینوزا (آذین فر، محمد؛ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری-دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۷)

۲- عقل و دین (صانع پور، مریم؛ مجله رواق اندیشه شماره ۵ بهمن ۱۳۸۰)

همچنین مطالعات تطبیقی میان این دو فیلسوف عمدتاً حول محور نبوت و عقل و دین صورت گرفته است

از جمله : بررسی تطبیقی نبوت از دیدگاه فارابی و اسپینوزا (اشجاری، مرتضی؛ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ۱۳۹۳)

مطالعات مقایسه‌ای در فلسفه عقلانیت میان اندیشمندان اسلامی با فیلسوفان غربی، زمینه‌ای برای بررسی تفاوت‌ها و اشتراکات در مفهوم عقلانیت و فرهنگ‌پذیری فراهم آورده است. برخی مقالات معاصر فلسفی به بررسی نقش فرهنگ در شکل‌گیری عقلانیت با تمرکز بر تفاوت میان عقلانیت محلی و عقلانیت جهانی پرداخته‌اند، که این امر به فهم بهتر

دیدگاه‌های فارابی و اسپینوزا کمک می‌کند. در علوم اجتماعی و انسان‌شناسی، نقش فرهنگ‌پذیری در تعیین الگوهای فکری و عقلانی انسان‌ها به طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته است. این مطالعات نشان داده‌اند که فرهنگ می‌تواند هم زمینه‌ساز رشد عقلانیت باشد و هم محدودیتی برای عقلانیت آزاد و جهانی ایجاد کند، که بازتابی از تفاوت دیدگاه‌های فارابی و اسپینوزا است.

پیشینه تحقیق در این موضوع ترکیبی از فلسفه اسلامی و غربی، مطالعات تطبیقی فلسفی و پژوهش‌های اجتماعی-فرهنگی است. بررسی دیدگاه‌های فارابی و اسپینوزا درباره عقلانیت و فرهنگ‌پذیری به فهم عمیق‌تری از چالش‌های فلسفی و عملی در تعامل میان عقل و فرهنگ منجر شده و بستری مناسب برای پژوهش‌های بیشتر فراهم کرده است.

عقلانیت از منظر فارابی

فارابی فیلسوف مشاء و بنیان‌گذار فلسفه ی سیاسی اسلامی، عقلانیت را مقدمه‌ای برای پذیرش و تقویت فرهنگ‌پذیری می‌داند که به بهبود تعاملات میان فرهنگی کمک می‌کند. وی عقلانیت را به عنوان مدیریت خردمندانه خرد برای ایجاد نظام موفق اجتماع تأکید می‌کند که شامل پذیرش و تعادل فرهنگی است و عقل را نه تنها ابزار شناخت، بلکه جوهر وجودی انسان، شرط امکان سعادت، پایهی فلسفه تعلیم و تربیت، و ساختار بنیادین فرهنگ‌پذیری، سامان‌دهی مدنی و اخلاقی می‌داند. در منظومه فکری او، عقل دارای مراتبی است و در پیوند مستقیم با تربیت، فرهنگ‌پذیری و سیاست معنا پیدا می‌کند. فارابی در آثار مختلف خود—از جمله تحصیل السعادة، احصاء العلوم، و آراء اهل المدينة الفاضلة—عقل را به چند مرتبه تقسیم کرده است (فارابی، ۱۳۸۴: ۹۲؛ فارابی، ۱۳۷۵: ۳۹؛ فارابی، ۱۳۸۹: ۱۲):

۱. عقل هیولانی (بالقوه): قوه‌ای است که آمادگی دریافت معقولات کلی را دارد ولی هنوز آن‌ها را ندارد. این عقل، نخستین مرتبه از قوهی ناطقه است و شرط لازم برای فرهنگ‌پذیری، آموزش و تربیت است.

۲. عقل بالملکه: مرحله‌ای که عقل پس از دریافت نخستین مفاهیم، آن‌ها را به صورت عادت ذهنی درمی‌آورد. که این مرتبه نشانه‌ی شروع آگاهانه‌ی فرآیند تفکر عقلانی در جهت فرهنگ‌سازی و زیست مسالمت‌آمیز است.

۳. عقل بالفعل: مرحله‌ای از عقل که به شناخت منظم، استدلال فلسفی و کاربرد آگاهانه‌ی مفاهیم کلی در ارتباط با تربیت جامعه‌ی سالم و جامعه‌ی عاقل منجر می‌شود.

۴. عقل مستفاد: عالی‌ترین مرتبه‌ی عقل انسانی که در اثر اتصال به عقل فعال شکل می‌گیرد. این عقل، قابلیت فهم حقایق مجرد، درک سعادت حقیقی، و شناخت نظام کلی هستی را دارد و این توانایی را دارد که نظام حاکم بر ادیده‌ها را در نظام طبیعی بهره‌مند از عقل پیاده نماید. (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۲۲؛ و فارابی، ۱۳۷۵: ۴۱).

از این رو؛ عقل مستفاد، محور اصلی فلسفه‌ی اخلاق، فرهنگ‌پذیری، وحی، سیاست و تربیت در اندیشه‌ی فارابی است؛ زیرا از طریق آن، فرد به کامل‌ترین مرحله از انسانیت می‌رسد. عقل فعال در فلسفه‌ی فارابی، واسطه‌ی فیض الهی، منشأ معرفت، و مجرای انتقال صور معقول به عقل انسانی است. این عقل، از نظر فارابی، نه انسانی بلکه مفارق و علوی است که از طریق آن، نبی، فیلسوف یا رئیس اول به فهم حقایق کلی دست می‌یابد (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۵؛ نصرافهانی و نوروزی، ۱۴۰۴: ۹۱-۹۲). در ساختار سیاسی فارابی، عقل فعال الهام‌بخش تشریع، اخلاق، نظام مدنی و فرهنگ عمومی است. فارابی در السیاسة المدنیة می‌نویسد: <«الرئيس صاحب العقل المستفاد والحكمة الإلهية، وهو يربي النفوس بحسب استعدادها» (فارابی، ۱۳۸۴: ۹۸). اینجا، عقل فعال به‌عنوان نیروی تربیتی و فرهنگی ظاهر می‌شود که از طریق رئیس اول، جامعه را به‌سوی سعادت، عدالت و نظم عقلانی هدایت می‌کند. وی عقل را مبنای سیاست، اخلاق و تعلیم و تربیت می‌داند. که در

تحصیل السعادة آمده است: < «السعادة الحقيقية تحصل إذا اتصل العقل الإنساني بالعقل الفعال و أدرك المعاني الكلية و نظم الفضائل» (فارابی، ۱۳۷۵: ۴۱). بر اساس این تعریف، آموزش عقلانی، مشارکت اخلاقی و تعالی فردی تنها از طریق تربیت عقل در ارتباط با فلسفه و نظم مدنی ممکن است. فارابی در احصاء العلوم نیز عقل را محور سامان‌دهی معرفت، علوم انسانی، و علوم دینی معرفی می‌کند: < «العقل هو أصل العلوم و عماد الفلسفة و أساس الإنسانية» (فارابی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۵). از این منظر، عقلانیت در اندیشه‌ی فارابی صرفاً ویژگی شناختی نیست، بلکه معیار سنجش فرهنگ، قانون، سیاست و تربیت در جامعه‌ی انسانی است. در نظریه‌ی نبوت فارابی، عقل فعال منشأ وحی است و نبی کسی است که با اتصال به عقل فعال، مفاهیم عقلانی را از طریق قوه‌ی متخیله به زبان تمثیلی برای مردم منتقل می‌کند. این دیدگاه، نه تنها پیوندی معرفتی میان فلسفه و دین برقرار می‌سازد، بلکه مبنای فرهنگ‌پذیری عقلانی در جامعه‌ی نبوی را نیز توضیح می‌دهد (کربن، ۱۳۸۰: ۲۳۰؛ فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). در تحصیل السعادة، فارابی تأکید دارد که وحی و عقل مکمل یکدیگرند، و آموزش دینی نیز باید با عقلانیت همراه باشد: < «الدين إذا لم يكن مؤسساً على العقل، لا يكون مُربياً للسعادة» (فارابی، ۱۳۷۵: ۴۲). این آموزه، نطفه‌های نوعی نظریه‌ی تربیت دینی مبتنی بر عقل را در سنت فلسفی اسلامی بنیان‌گذاری می‌کند. عقلانیت در اندیشه‌ی فارابی، نه یک ویژگی روان‌شناختی، بلکه ساختاری هستی‌شناختی، تربیتی، و تمدن‌ساز است. از طریق عقل فعال و مراتب عقل انسانی، جامعه‌ای اخلاق‌محور، فرهنگ‌ساز و عدالت‌طلب طراحی می‌شود که در آن، تربیت عقلانی شرط اساسی برای تحقق فرهنگ‌پذیری، سامان سیاسی و سعادت جمعی است.

فرهنگ‌پذیری از نگاه فارابی

به دنبال بحث از عقلانیت بحث فرهنگ‌پذیری در فارابی مطرح می‌شود چراکه؛ در اندیشه‌ی فارابی، فرهنگ‌پذیری مفهومی بنیادین و چندلایه است که در پیوند با عقلانیت، مدینه‌ی فاضله، تربیت اخلاقی، و نظام سیاسی معنا می‌یابد. فارابی علی‌رغم آنکه واژه‌ی «فرهنگ» را به صورت صریح به کار نمی‌برد، اما با بازسازی مفهومی آموزه‌های او، می‌توان به مدلی عقل‌محور از فرهنگ‌پذیری دست یافت که از سنت‌های دینی، فلسفه‌ی یونانی، و دغدغه‌های مدنی شکل گرفته است. فارابی در السیاسة المدنیة و آراء اهل المدینة الفاضلة، فرهنگ‌پذیری را حاصل مشارکت انسان در نظام تربیتی و مدنی عقل‌محور معرفی می‌کند. او ملت را به عنوان مجموعه‌ای از افعال و اقوال نظری و عملی مشترک تعریف کرده و بیان می‌دارد که اقناع و قانون، ابزارهای اصلی نهادینه‌سازی فرهنگ‌اند (اسماعیلی، ۱۴۰۲). در این نگاه، فرهنگ همان نظام ارزش، معنا و فضیلت است که از طریق تربیت و اقناع عقلانی به افراد منتقل می‌شود که نقش محوری عقل فعال در انتقال مفاهیم عقلی به سطح اجتماعی، از مهم‌ترین عناصر فرهنگ‌پذیری در اندیشه‌ی فارابی است. در آراء اهل المدینة الفاضلة آمده است: < «الرئيس الأول يتصل بالعقل الفعال، و يترجم المعاني الكلية إلى صور محسوسة للنطق و التهذيب» (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). از این منظر، فرهنگ‌پذیری به وسیله‌ی قوه‌ی ناطقه، تخیل هدایت‌شده، و تربیت فلسفی محقق می‌شود؛ نه از طریق سلطه یا تکرار سنت.

فارابی در تعریف «ملت»، آن را نظامی تربیتی متشکل از مجموعه‌ای منسجم از باورها، افعال، اخلاق و نظم عقلانی می‌داند. او تأکید دارد که اقناع فرهنگی از طریق خطابه، شعر، حکمت عملی و تعلیم اخلاقی امکان‌پذیر است (فارابی، ۱۳۸۸: ۶۱). در این ساختار، فرهنگ‌پذیری زمانی موفق است که ملت از مسیر عقل، نه عادت و تقلید، شکل گرفته باشد. در نظریه‌ی مدن، فارابی پنج نوع مدینه را معرفی می‌کند: فاضله، جاهله، فاسقه، ضاله، و مبدله. تنها مدینه‌ی فاضله و مدینه‌ی جماعیه دارای ظرفیت فرهنگ‌پذیری عقلانی‌اند. در مدینه‌ی فاضله، فرهنگ بر پایه عقل فعال، فضیلت اخلاقی، و تربیت فلسفی شکل می‌گیرد. در مدینه‌ی جماعیه نیز، علی‌رغم تنوع فرهنگی، وحدت عقلانی با حفظ تربیت اخلاقی حفظ

می‌شود (کیخا، ۱۴۰۲: ۸۵؛ فارابی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). فارابی زبان را ابزار انتقال مفاهیم عقلی از طریق تخیل هدایت‌شده می‌داند. او در الالفاظ المستعمله فی المنطق توضیح می‌دهد که شعر، خطابه، صنعت و تمثیل، ابزارهای تربیت فرهنگی‌اند که رئیس اول از آن‌ها برای اقناع جامعه بهره می‌گیرد (فارابی، ۱۳۸۸: ۶۱؛ شوشتری، ۱۴۰۳: ۲۷). این دیدگاه، فرهنگ‌پذیری را نه یک فرآیند بی‌واسطه، بلکه نتیجه‌ی طراحی عقلانی قوه‌ی خیال در خدمت فضیلت و حکمت می‌داند. فارابی در تحصیل السعادة تأکید دارد که سعادت و پذیرش فرهنگی، تنها در صورتی ممکن است که عقل نظری و عملی به تعادل برسند: < «السعادة الحقيقية لا تحصل إلا إذا كانت النفس متهدبة بالعقلين و تدرّبت على الفضائل» (فارابی، ۱۳۷۵: ۴۲). در پژوهش‌های تربیتی نیز آمده است که اصول تربیت عقلانی شامل تعلیم، تادیب، مسئولیت‌پذیری، تعاون و تعقل است (عادل‌زاده نایینی و نوروزی، ۱۳۹۸: ۵-۲۴). نتیجه آن که، فرهنگ‌پذیری نزد فارابی نتیجه‌ی تربیت عقلانی مستمر، زیست اجتماعی عقل‌محور، و فضیلت‌مداری مدنی است.

عقلانیت در فلسفه اسپینوزا

باروخ اسپینوزا (Spinoza)، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، عقلانیت را فرآیندی شناختی می‌داند که از طریق فهم طبیعت انسان و جهان به همزیستی معقول فرهنگی منجر می‌شود. وی یکی از اصیل‌ترین صداها در تاریخ فلسفه‌ی مدرن است که عقل را نه صرفاً قوه‌ی شناخت، بلکه جوهر هستی، مسیر رهایی، مبنای اخلاق و شالوده‌ی سامان فرهنگی تعریف کرده است. فلسفه اخلاق و طبیعت‌شناسی اسپینوزا مبتنی بر عقلانیت تحلیلی و شهودی است و منظومه‌ی فلسفی او، خاصه، در اثر اصلی‌اش کتاب اخلاق (Ethica)، عقلانیت را در پیوند عمیق با طبیعت، خدا، آزادی و فضیلت بررسی می‌کند. در نظام اسپینوزایی، خدا همان طبیعت (Deus sive Natura) است، و عقل، صفت ذاتی خداوند به مثابه جوهر واحد هستی است. انسان، به‌عنوان حالت (مودوس) محدود جوهر الهی، دارای قدرت تفکر و شناخت است که در قالب عقل بروز می‌کند. در بخش اول کتاب اخلاق، اسپینوزا تصریح می‌کند: «فهم، یکی از صفات بی‌نهایت خداوند است؛ انسان، در حدی که می‌اندیشد، بخشی از عقل خداست.» (Ethica I, Prop. XV، ترجمه‌ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ۴۴) در این تعریف، عقل نه محصول مغز انسان، بلکه بازتابی از صفت الهی و نظم ذاتی هستی است. بنابراین، عقل‌گرایی نزد اسپینوزا با هستی‌شناسی وحدت‌انگارانه گره خورده و شناخت، راهی برای رهایی و هماهنگی با طبیعت تلقی می‌شود.

در بخش چهارم از کتاب اخلاق (Ethica)، اسپینوزا عقل را نیرویی معرفی می‌کند که انسان را از «بندگی انفعالات» نجات می‌دهد. او در قضیه‌ی نخست از این بخش می‌نویسد: «ناتوانی انسان در تسلط بر عواطف خود را بندگی می‌نامم؛ انسان در حدی آزاد است که تحت هدایت عقل زندگی کند.» (Ethica IV, Prop. I، ترجمه‌ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ۲۱۷) این دیدگاه، عقلانیت را در تقابل با احساسات خام، تقلید اجتماعی، تعصب مذهبی و فرمان‌برداری غیرعقلانی قرار می‌دهد. از نظر اسپینوزا، تنها انسان عقل‌مدار می‌تواند اخلاقی، آزاد و فرهیخته داشته باشد. اسپینوزا بر این باور است که شناخت واقعی تنها از طریق فهم علل درونی و علّی پدیده‌ها حاصل می‌شود. او نقد می‌کند که انسان‌ها معمولاً «غایات» را در تحلیل رفتارها دخیل می‌کنند؛ حال آن‌که همه چیز از ضرورت طبیعت خدا ناشی می‌شود و هر چیزی به علّی مشخص و ضروری مربوط است. در قضیه‌ی سی و پنج از بخش چهارم می‌نویسد: «مفیدترین چیز برای انسان‌ها آن است که در هر امری با هم سازگار باشند؛ ولی این سازگاری تنها از فهم علل مشترک حاصل می‌شود.» (Ethica IV, Prop. XXXV، ترجمه‌ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ۲۳۵)

در فلسفه‌ی اسپینوزا، عقل با فهم ضرورت‌ها، به انسان این امکان را می‌دهد تا بدون اطاعت کور، بدون ترس از قانون، و بدون وابستگی به سنت، رفتار خود را سامان دهد. یکی از بلندترین نقطه‌های عقلانیت در فلسفه‌ی اسپینوزا، مفهوم

«عشق عقلانی به خدا» است. در بخش پنجم از Ethica، اسپینوزا با زبان عرفانی-عقل محور، می نویسد: «عشق عقلانی به خداوند، همان شادی است که از درک شهودی ذات الهی برمی خیزد؛ و همین عشق، فضیلت حقیقی و سعادت نهایی است.» (Ethica V, Prop. XXXVI-XLII، ترجمه‌ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ص ۲۷۳-۲۷۸) در این نگاه، عقلانیت نه ابزاری خشک برای استدلال، بلکه راهی برای زیستن هماهنگ با هستی، رسیدن به آرامش درونی، و عشق بدون تعصب به نظم ذاتی طبیعت و همزیستی مسالمت آمیز است. در Tractatus Theologico-Politicus، اسپینوزا با جرأت به نقد دین سنتی، تعصب دینی، و فرمان برداری مذهبی می پردازد. او معتقد است دین، تنها زمانی مشروع است که عقل را تقویت کند، نه آن که مانع تفکر شود. در فصل بیستم از این اثر می نویسد: «هدف حکومت این نیست که انسان را از موجودی خردورز به عروسک خیمه شب بازی بدل کند؛ بلکه باید او را چنان تربیت کند که عقل خود را به کار گیرد.» (TTP, Chapter XX، ترجمه‌ی رشیدیان، ۱۳۸۹: ص ۲۵۲) از این رو، عقلانیت نزد اسپینوزا شرط تحقق دین اصیل، سیاست اخلاقی، و فرهنگ پذیری فردی است و در کل، عقلانیت مفهومی هستی شناختی، اخلاقی و فردمحور است که از دل شناخت علّی، انکار انفعال، عشق عقلانی و نقد سنت ها شکل می گیرد. این عقلانیت، نه در خدمت سلطه یا نظم سیاسی، بلکه در خدمت آزادی، سعادت، اخلاق و فرهنگ انسانی قرار دارد.

خلاصه این که؛ اسپینوزا عقلانیت را محور اصلی فهم جهان و زندگی می دانست. در نگاه او، عقلانیت یعنی فهم جهان بر اساس علل و روابط طبیعی، نه بر اساس احساسات یا تعصبات. به اعتقاد اسپینوزا، انسان با عقل می تواند به شناخت واقعی و درستی از طبیعت و خود دست پیدا کند و این شناخت موجب آزادی و سعادت او می شود. عقلانیت برای اسپینوزا نوعی دانش مستقیم و علمی درباره قوانین طبیعت است. او معتقد بود که احساسات و عواطف اگر کنترل نشوند، انسان را به غفلت و ناآگاهی می کشند. عقلانیت به معنای پذیرش ضرورت و قوانین طبیعی است، یعنی دانستن اینکه همه چیز در جهان از طریق روابط علت و معلولی اتفاق می افتد. حال که عقلانیت اسپینوزا مطرح شد به دنبال آن فرهنگ پذیری وی مطرح می گردد؛ چرا که اسپینوزا فرهنگ پذیری را نه امری منفعلانه یا اجتماعی شده از طریق نهادهای مذهبی و سیاسی، بلکه فرآیندی عقلانی، فردی، اخلاقی و شناختی تعریف می کند. در نگاه او، فرهنگ پذیری زمانی رخ می دهد که فرد بتواند در چارچوب آزادی عقل، علل امور را درک کند و خود را با ضرورت های طبیعت هماهنگ سازد. اسپینوزا در اخلاق بارها تأکید می کند که انسان تنها در صورتی آزاد، اخلاق مدار و سعادتمند است که بتواند تحت هدایت عقل رفتار کند و در قضیهی نخست از بخش چهارم می نویسد: «بندگی، همان ناتوانی انسان در تسلط بر عواطف خویش است؛ و انسان آزاد کسی است که تحت هدایت عقل زندگی کند» (اخلاق، ترجمه‌ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ص ۲۱۷). وی فرهنگ پذیری را به معنای فرآیندی می داند که افراد از طریق آن ارزش ها، باورها، عادات و رفتارهای فرهنگی را یاد می گیرند و درونی می کنند. این فرایند معمولاً در کودکی اتفاق می افتد و بخش بزرگی از هویت فردی و اجتماعی انسان را شکل می دهد. فرهنگ پذیری می تواند نقش مهمی در شکل دهی به دیدگاه ها، تمایلات عاطفی و حتی عقلانیت هر فرد داشته باشد. ارزش ها و باورهای فرهنگی ممکن است گاهی با عقلانیت علمی یا منطقی در تضاد قرار گیرند. بنابراین، فردی که تحت تأثیر فرهنگ خاصی است ممکن است نوعی عقلانیت فرهنگی داشته باشد که با عقلانیت اسپینوزایی ناسازگار باشد.

فرهنگ پذیری در اسپینوزا

از این منظر، فرهنگ پذیری اگر تحت سلطه ی احساس، اجبار یا تقلید باشد، نه تنها اخلاقی نیست، بلکه حاصل «بندگی ذهنی» است؛ در حالی که پذیرش عقلانی مفاهیم فرهنگی، فرآیندی آزاد، نقدپذیر و اخلاقی تلقی می شود. اسپینوزا

در نقد خرافات و تعصب، دین سنتی را نهادی می‌داند که مردم را با ترس، تهدید و مناسک به اطاعت و فرهنگ‌پذیری وادار می‌کند. او در رساله‌ی الهی-سیاسی به‌صراحت اعلام می‌کند که چنین نهادهایی باید جای خود را به کنش عقلانی، آموزش اخلاقی و آزادی تفکر بدهند: «هدف نهایی حکومت این نیست که انسان را از موجودی صاحب خرد و اندیشه به چهارپایی لایعقل یا عروسک خیمه‌شب‌بازی مبدل کند، بلکه باید آن‌ها را چنان آماده سازد که روح و جسمشان را در امنیت تمام بپرورند و عقل خود را به کار بندند» (رساله‌ی الهی-سیاسی، فصل ۲۰؛ ترجمه‌ی رشیدیان، ۱۳۸۹: ص ۲۵۲).

در این چارچوب، فرهنگ‌پذیری نه از طریق اقتدار سنتی یا دینی، بلکه از راه آزادی اندیشه، عقل‌ورزی، و انتخاب اخلاقی ممکن می‌شود.

در کتاب اخلاق، اسپینوزا جهان را نظامی علی و ضروری می‌داند که در آن هر چیز بر اساس قوانین ثابت پدید می‌آید. او معتقد است که انسان زمانی فرهنگی خواهد بود که بتواند ضرورت‌های طبیعت را بشناسد و کنش خود را با آن‌ها هماهنگ کند. در قضیه ی ۴۲ از بخش پنجم، می‌نویسد: «عشق عقلانی به خداوند، همان شادی است که از درک شهودی ذات الهی برمی‌خیزد؛ و همین عشق، فضیلت حقیقی و سعادت نهایی است» (اخلاق، ترجمه ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ص ۲۷۵).

از نظر اسپینوزا، فرهنگ‌پذیری اخلاقی زمانی محقق می‌شود که فرد نه بر اساس ترس یا عادت، بلکه بر اساس درک عقلی از هستی، به ارزش‌ها، آداب و اخلاق فرهنگی تن دهد.

صابری و همکاران در مقاله‌ی تحت عنوان: «بنیاد فضیلت در اندیشه اسپینوزا» اشاره می‌کند که فرهنگ‌پذیری اخلاقی و عقلانی در اسپینوزا، بر پایه‌ی سه مؤلفه استوار است: شناخت عقلانی، عشق به نظام هستی، و کنش مبتنی بر آزادی و فضیلت (صابری ورزنه و زارع کهنمویی، ۱۳۹۹: ص ۱۷۵). او در بخش پایانی اخلاق صریحاً می‌نویسد: «فضیلت، همان قدرت و توان زیستن عقلانی است؛ و سعادت، نه پاداش فضیلت، بلکه خودِ فضیلت است» (اخلاق، ترجمه ی جهانگیری، ۱۳۷۶: ص ۲۸۷).

خلاصه این که؛ فرهنگ در این چشم‌انداز، نه محصول نهادهای تربیتی، بلکه برآمده از کنش عقلانی آزاد فرد برای رسیدن به سعادت اخلاقی و زیست هماهنگ با هستی و همزیستی مسالمت آمیز است. به طور خلاصه: عقلانیت اسپینوزا نوعی عقلانیت علمی و ضرورت‌گرا است که بر شناخت واقعی طبیعت تأکید دارد و در مقابل، فرهنگ‌پذیری فرآیندی است که شرایط فکری و عاطفی فرد را شکل می‌دهد و ممکن است محدودکننده عقلانیت کامل به شمار رود. برای تحقق عقلانیت حقیقی اسپینوزایی، فرد باید به نوعی از خودآگاهی برسد که بتواند ناآگاهی‌های فرهنگی را پشت سر بگذارد.

عقلانیت و فرهنگ‌پذیری در فارابی و اسپینوزا

در تطبیق عقلانیت و فرهنگ‌پذیری در اندیشه ی فارابی و اسپینوزا می‌شود به موارد ذیل اشاره کرد.

در نگاه نخست، اندیشه‌های فارابی و اسپینوزا متعلق به دو جهان معرفتی کاملاً متفاوت به‌نظر می‌رسند: فارابی در بستر حکمت اسلامی نوافلاطونی می‌اندیشد و اسپینوزا در سنت عقل‌گرایی مدرن مبتنی بر وحدت وجود طبیعی؛ اما با تأمل در ساختار عقل و فرهنگ‌پذیری در نظام فلسفی آن دو، می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بنیادین را استخراج کرد که زمینه‌ی گفت‌وگوی فلسفی میان سنت اسلامی و غربی را فراهم می‌سازند.

در عصری که جوامع با چالش‌هایی چون افراط‌گرایی فرهنگی، آشفتگی هویتی، فروپاشی انسجام اجتماعی، و سلطه‌ی رسانه‌های سطحی‌گرا مواجه‌اند، بازخوانی مفاهیم کلاسیک فرهنگ‌پذیری و عقلانیت، نه‌تنها ضرورتی نظری، بلکه پیش‌شرطی برای سیاست‌گذاری فرهنگی پایدار و تربیت شهروند عقل‌مدار است.

فلسفه ی فارابی و اسپینوزا، با وجود تفاوت در مبانی معرفتی، به صورت مستقل، الگویی برای سامان دهی به زندگی اخلاقی و اجتماعی بر پایه ی عقل ارائه کرده اند. این منظومه ها، هر چند از فرهنگ های متفاوت نشأت گرفته اند، در آرمان های زیستی و تربیتی خود اشتراکاتی معنادار دارند که بررسی آن ها، گام مهمی در شکل دادن به نظریه ی فرهنگ پذیری عقل محور در جهان معاصر است

نخستین اشتراک کلیدی، تلقی عقل به عنوان شرط امکان فرهنگ پذیری است. هر دو فیلسوف بر این باورند که فرهنگ مطلوب، تنها زمانی شکل می گیرد که فرد (در اسپینوزا) یا جامعه (در فارابی) تحت هدایت عقل تربیت شده باشند نه از طریق تقلید، ترس یا اجبار.

فارابی در تحصیل السعادة تصریح می کند: «سعادت حاصل نمی شود مگر از مسیر عقل نظری و عملی» (فارابی، ۱۳۷۵: ص ۴۲). اسپینوزا نیز در اخلاق می نویسد: «انسان زمانی آزاد و اخلاقی است که عقل را مبنای تصمیم خود قرار دهد؛ نه تحت تسلط انفعالات» (Ethica IV, Prop. I؛ ترجمه جهانگیری، ۱۳۷۶: ص ۲۱۷). به نظر می رسد که فرهنگ پذیری عقل محور در هر دو منظومه، نتیجه ی آموزش، انتخاب و فهم است نه انفعال یا وابستگی. فارابی در نظریه ی اجتماع عظمی و مدینه جماعیه، امکان گفت و گوی عقلانی میان فرهنگ های مختلف را پیش بینی کرده است. فلسفه، در نظام فکری او، زبان مشترک میان ملت ها است و عقل فعال، واسطه ی ترجمه ی مفاهیم فرهنگی در سطوح مختلف اجتماع است (کیخا، ۱۴۰۲: ص ۸۵؛ آراء، ص ۱۲۳). اسپینوزا نیز فرهنگ پذیری را فرآیندی از تعامل عقلانی، توافق اجتماعی و همزیستی آزاد می داند. در اخلاق، او سازگاری فرهنگی را نتیجه ی شناخت منافع مشترک و فهم عقلانی می داند نه حاصل تطابق یا انقیاد جمعی: «مفیدترین چیز برای انسان ها، توافق عقلانی در امور است» (اخلاق، بخش چهارم، قضیه ۳۵؛ ص ۲۳۵). در این تطبیق، فرهنگ پذیری عقل محور به الگویی برای طراحی برنامه های گفت و گوی بین فرهنگی در سیاست آموزشی، نهادهای مدنی، و رسانه های فرهنگی تبدیل می شود.

در ارتباط با جوامع معاصر، که سیاست فرهنگی یا در دام ایدئولوژی بسته گرفتار است یا به نسبی گرایی محض تن داده؛ نه انسجامی فراهم می شود، نه آزادی. از این رو؛ فارابی راه حل را در طراحی نظامی فرهنگی بر پایه ی عقل فعال، تربیت فلسفی و اخلاقی، و اقناع مدنی می بیند:

«وظیفه ی رئیس اول، تربیت فرهنگی بر اساس حکمت و قانون ناطق است» (آراء، ص ۱۰۵؛ السیاسة المدنیة، ص ۹۸)، و اسپینوزا نیز سیاست فرهنگی را زمانی مشروع می داند که آزادی عقل، نقد ساختارهای مذهبی، و استقلال ذهنی شهروند حفظ شود: «فرهنگ، باید حاصل توافق عقلانی باشد؛ نه اطاعت از فرمان نهادهای دینی» (TTP، فصل ۲۰، ص ۲۵۲). این دو دیدگاه، مکمل نظریه ی کنش ارتباطی هابرماس هستند؛ جایی که فرهنگ پذیری از مسیر گفتمان عقلانی، آموزش اخلاقی، و سیاست غیرایدئولوژیک ممکن می شود.

در ارتباط با تفاوت های مابین دو فیلسوف؛ فارابی فرهنگ پذیری را در نسبت با نظم مدنی، ریاست حکیم، و اتصال به عقل فعال تعریف می کند؛ در حالی که اسپینوزا، این فرآیند را حاصل خودفرهیختگی فردی در هماهنگی با نظم طبیعی می داند. در فارابی، انتقال فرهنگ از طریق فلسفه، تخیل هدایت شده، قانون و تعلیمات رئیس اول انجام می شود، و فرهنگ حاصل هدایت سیاسی-تربیتی است (آراء اهل المدینة الفاضلة، ص ۱۰۵؛ السیاسة المدنیة، ص ۹۸)، و در اسپینوزا، فرهنگ مطلوب نتیجه ی درک علی امور، آزادی عقل، و شناخت نظم ضروری طبیعت است؛ هیچ نهاد خاصی وظیفه ی انتقال فرهنگ ندارد (Ethica V, Prop. XLII، ص ۲۷۵؛ TTP، فصل ۲۰). در فارابی، فرهنگ پذیری جمع محور، اقناعی و متأثر از عقل

فعال و تخیل فلسفی است؛ در اسپینوزا، فردمحور، تجربی، و درونی. فارابی تخیل را حلقه‌ی واسط میان عقل و زبان عمومی می‌داند و تأکید دارد که رئیس مدینه از طریق قوه‌ی متخیله، مفاهیم عقلانی را به زبان خطابه، شعر و صناعت فرهنگی ترجمه می‌کند (الالفاظ المستعمله فی المنطق، ص ۶۱؛ فارابی، آراء، ص ۱۰۵). اسپینوزا اما تخیل را فاقد ارزش معرفتی معرفی می‌کند و معتقد است تنها عقل شایسته‌ی هدایت فرد است؛ تخیل باعث تولید باورهای نادرست، تعصب و انفعال ذهنی می‌شود (اخلاق، بخش دوم، ص ۷۱؛ صابری ورزنه، ۱۳۹۹: ص ۱۷۴). اینجا، تفاوت بنیادی در نگاه به تخیل منجر به دو مسیر متفاوت در طراحی تربیت فرهنگی می‌شود: تخیل در خدمت عقل در فارابی، و طرد تخیل و تمرکز بر عقل تجربی در اسپینوزا. در فارابی، دین تابع فلسفه و عقل است؛ رئیس اول، پیام‌آوری است که حقایق عقلانی را از طریق وحی و قانون مدنی به جامعه منتقل می‌کند (تحصیل السعادة، ص ۴۲؛ کربن، ۱۳۸۰: ص ۲۳۰). در اسپینوزا، دین سنتی محصول تخیل و ترس معرفی می‌شود؛ او در رساله‌ی الهی-سیاسی تأکید می‌کند که دین و سیاست باید از عقل تبعیت کنند نه از مناسک، تعبد یا ترس: «حکومت خردمند، آزادی تفکر و بیان را حفظ می‌کند؛ نه اطاعت کورکورانه» (TTP، فصل ۲۰، ص ۲۵۲). بنابراین، در هر دو منظومه، فرهنگ‌پذیری وابسته به عقلانیت دینی یا دین عقلانی است نه به اقتدار دینی سنتی. فارابی سعادت را محصول زندگی در مدینه‌ی فاضله با هدایت عقل فعال می‌داند؛ جامعه‌ای که در آن، فرهنگ عقل‌مدار، اخلاق اجتماعی و قانون تربیتی شکل گرفته است (السعادة، ص ۴۲؛ السیاسة، ۱۰۲). اسپینوزا سعادت را معادل فضیلت و عشق عقلانی معرفی می‌کند؛ او در اخلاق تصریح می‌کند که فرهنگ مطلوب، زمانی تحقق می‌یابد که فرد با ضرورت طبیعت هم‌زیست شود و از تقلید رهایی یابد (اخلاق، بخش پنجم، ۲۸۷). در مجموع، فارابی به سعادت اجتماعی در ساختار سیاسی عقل‌مدار نظر دارد، و اسپینوزا به سعادت فردی در زیست آزاد عقلانی. در نظام فارابی، آموزش فلسفه، منطق، اخلاق، نطق و صناعت‌های عقل‌محور، ابزار تربیت فرهنگی هستند. فارابی تأکید دارد که تربیت فرهنگی تنها زمانی تحقق می‌یابد که فرد از طریق عقل فعال و مشارکت در مدینه‌ی فضیلت‌مدار، آموزش ببیند: «السعادة لا تحصل إلا بتربیت النفوس بحسب العقل و النطق» (السیاسة المدنیة، ص ۹۸). در مقابل، اسپینوزا تربیت فرهنگی را در گرو خودفرهختگی، تفکر انتقادی و درک ضرورت‌های طبیعت می‌داند. در این دیدگاه، آموزش فلسفه، شناخت علّی، و تقویت توان نقد و انتخاب، جایگزین حافظه‌محوری، تعصب و تقلید می‌شوند (اخلاق، ص ۲۷۵-۲۸۷؛ صابری ورزنه، ۱۳۹۹: ص ۱۷۵). نتیجه آن است که فرهنگ‌پذیری باید در نظام‌های آموزشی به‌عنوان تربیت عقلانی و اخلاقی طراحی شود نه صرفاً آموزش نمادها، آداب یا حافظه‌ی فرهنگی.

فارابی در السیاسة المدنیة و آراء اهل المدینة الفاضلة، جامعه‌ی مطلوب را مدینه‌ای می‌داند که در آن هر فرد بر اساس استعداد خود نقش ایفا می‌کند و رئیس اول، با اتصال به عقل فعال، مسئول هدایت فرهنگی، سیاسی و اخلاقی جامعه است. روابط اجتماعی بر اساس عقل، عدالت، شایسته‌سالاری، و فضیلت تنظیم می‌شوند (فارابی، ۱۳۸۴: ص ۹۸-۱۰۵). در این جامعه:

- آموزش فلسفه و تربیت اخلاقی، وظیفه‌ی نظام تربیتی است.
 - اقناع عقلانی، جایگزین سلطه‌ی سنت یا قدرت سیاسی می‌شود.
 - فرهنگ، بر اساس نظم مدنی، قانون و عقلانیت عمومی سامان می‌گیرد.
- فارابی عدالت را زمانی محقق می‌داند که هر فرد در جایگاه شایسته‌ی خود قرار گیرد و مشارکت عقل‌محور در سعادت عمومی داشته باشد (السیاسة المدنیة، ص ۱۰۲).

در مقابل اسپینوزا ساختار اجتماعی مطلوب را بر اساس اصل آزادی، توافق عقلانی و مشارکت اخلاقی تعریف می‌کند. در اخلاق و رساله‌ی الهی-سیاسی، او تأکید دارد که جامعه باید فضایی برای گفت‌وگو، نقد، و رشد عقلانی باشد—not ابزاری برای سلطه یا همسان‌سازی فرهنگی. وی می‌نویسد: «هدف دولت، نه سلطه بر انسان‌ها، بلکه فراهم کردن بستری برای رشد عقلی و اخلاقی آن‌هاست» (TTP، فصل ۲۰، ص ۲۵۲). در این منظومه:

- هیچ فردی مجبور به پذیرش فرهنگ خاصی نیست؛ بلکه باید بتواند با عقل خود انتخاب کند.
 - عدالت اجتماعی، محصول تفاهم عقلانی شهروندان در حفظ آزادی است.
 - دین، اگر بخواهد نقشی اجتماعی داشته باشد، باید تحت هدایت عقل قرار گیرد و مانع آزادی تفکر نباشد.
- در اندیشه‌ی فارابی، تربیت عقلانی از طریق مراتب عقل، آموزش فلسفه، تادیب اخلاقی، و مشارکت در نظام مدنی صورت می‌گیرد. پژوهش‌های تربیتی نشان داده‌اند که فارابی بر اصولی چون تعقل، راهنمایی، مسئولیت‌پذیری، تعاون و استدراج تأکید دارد (عادل‌زاده نایینی و نوروزی، ۱۳۹۸: ۵-۲۴).
- در فلسفه اسپینوزا، تربیت عقلانی مبتنی بر خودفرهیختگی، تفکر انتقادی، نقد عواطف، و درک علی جهان است. او معتقد است آموزش باید فرد را از تقلید نجات دهد و او را به فهم، انتخاب و زیست اخلاقی برساند (اخلاق، ص ۲۸۷؛ صابری ورزنده، ۱۳۹۹: ص ۱۷۵).

تأثیرات فرآیند فرهنگ‌پذیری بر عقلانیت در جوامع معاصر

فرآیند فرهنگ‌پذیری در جوامع معاصر تأثیرات متنوع و پیچیده‌ای بر عقلانیت دارد که بررسی آن در چارچوب دیدگاه‌های فارابی و اسپینوزا می‌تواند نکات مهمی را روشن کند.

فارابی عقلانیت را با رشد اخلاقی و فرهنگی فرد پیوند می‌دهد؛ بنابراین، فرهنگ‌پذیری در جوامع معاصر زمینه‌ساز پرورش عقلانیت است. ارزش‌ها، آموزه‌ها و سنت‌های فرهنگی می‌توانند به شکل‌گیری فضای عقلانی مثبت کمک کنند و فرد را به سوی کمال و فضیلت هدایت نمایند. در این چارچوب، آموزش و تربیت فرهنگی نقش اساسی در تقویت عقلانیت اخلاقی و عقلانیت مشارکتی دارد و فرهنگ‌پذیری موجب انسجام اجتماعی و ایجاد بنیان‌هایی برای عقلانیت جمعی و توسعه مدنی می‌شود.

به دنبال مطالب فوق، اسپینوزا عقلانیت را شناختی علمی، ضرورت‌گرا و فراتر از تعیینات فرهنگی می‌داند. بنابراین، فرهنگ‌پذیری می‌تواند به دو صورت بر عقلانیت اثر بگذارد: **محدودکننده**: پدیده‌ای که بدون نقد ارزش‌ها و باورهای فرهنگی، عقلانیت را محدود کرده و مانعی بر سر راه شناخت علمی و عقلانی واقعی ایجاد می‌کند. زمینه‌ساز: در صورتی که فرهنگ‌پذیری همراه با خودآگاهی و نقد انتقادی باشد، می‌تواند زمینه‌ساز توسعه عقلانیت علمی و آزادی فردی باشد، چرا که فرد با شناخت تعصبات خود می‌تواند فراتر از آن‌ها بیاندیشد. **چالش‌ها**: جهانی‌شدن و تنوع فرهنگی موجب برخوردهای شناختی و تعارض میان عقلانیت‌های محلی و عقلانیت علمی می‌شود. فرهنگ‌پذیری صرف و بدون نقد می‌تواند فرد و جامعه را در چارچوب باورهای محدود نگه دارد. **فرصت‌ها**: آموزش‌های عقلانی همراه با بازاندیشی فرهنگی به فرد اجازه می‌دهد تا به عقلانیتی فراتر از فرهنگ‌های خاص دست یابد و در عین حال ریشه‌های فرهنگی خود را حفظ کند.

فرآیند فرهنگ‌پذیری در جوامع معاصر می‌تواند هم به تقویت عقلانیت کمک کند و هم آن را محدود سازد. از منظر فارابی، فرهنگ‌پذیری اساس شکل‌گیری عقلانیت اخلاقی و اجتماعی است، در حالی که از نگاه اسپینوزا، عقلانیت نیازمند فراتر رفتن از

محدودیت‌های فرهنگی است. مدیریت این دوگانگی یکی از چالش‌های اصلی جوامع امروز است که می‌تواند با ترکیب نقد فرهنگی و توسعه عقلانی پاسخ داده شود.

نتایج و یافته‌ها

مطالعه تطبیقی اندیشه‌های فارابی و اسپینوزا درباره فرهنگ، برای نگارندگان این سطور نه تنها فرصتی برای بازخوانی دو سنت فلسفی متمایز بود، بلکه بستری فراهم آورد تا نگاه خود را به مفهوم فرهنگ در جهان معاصر بازتعریف نمایند. آنچه در این مسیر روشن است، این بود که هر دو فیلسوف، با وجود تفاوت‌های تاریخی، زبانی و دینی، فرهنگ را نه به مثابه مجموعه‌ای از رسوم و آداب، بلکه به عنوان فرآیندی عقلانی و اخلاقی در نظر می‌گیرند که هدف نهایی آن، رهایی انسان از جهل، تعصب و بی‌عدالتی است. از یک سو، فارابی با تأکید بر مدینه فاضله، فرهنگی را ترسیم می‌کند که در آن عقل، اخلاق و سیاست در خدمت تعالی انسان قرار دارند. او می‌نویسد: «المدینه الفاضله هی الی یسوسها العقل و یربّی فیها الإنسان علی الفضیلة». این نگاه، در خوانش نگارندگان، نه صرفاً یک آرمان شهری فلسفی، بلکه الگویی برای بازسازی نهادهای فرهنگی در جوامع بحران‌زده امروز است؛ جوامعی که در آن عقلانیت اغلب قربانی منافع کوتاه‌مدت و سیاست‌های هویتی می‌شود. در سوی دیگر، اسپینوزا با رویکردی طبیعت‌گرایانه، فرهنگ را بر پایه شناخت عقلانی از هستی و پذیرش ضرورت‌های آن بنا می‌نهد. او در اخلاق می‌نویسد: «آزادی، درک ضرورت است». این جمله، در خوانش نویسندگان این مقاله، نقطه اتصال میان اخلاق و سیاست در اندیشه اسپینوزاست؛ فرهنگی که نه بر طرد قانون، بلکه بر فهم آن استوار است. در جهان امروز، که آزادی اغلب به صورت فردگرایی افراطی یا مقاومت کور در برابر ساختارها فهم می‌شود، این نگاه می‌تواند راهی برای بازاندیشی در مفهوم آزادی فرهنگی باشد. سنتز نظری میان این دو دیدگاه، در این نکته نهفته است که فرهنگ، در هر دو نظام فکری، ابزاری برای تحقق عقلانیت و اخلاق در سطح فردی و اجتماعی است. فارابی از مسیر تربیت فلسفی و ساختار سیاسی به این هدف می‌رسد، و اسپینوزا از راه شناخت طبیعت و پذیرش ضرورت‌های آن. هر دو، در نهایت، به فرهنگی می‌رسند که انسان را از بند جهل و تعصب رها کرده و به سوی خودآگاهی و آزادی هدایت می‌کند. در خوانش تخصصی نگارندگان این متن، این سنتز نه تنها در سطح نظری، بلکه در سطح عملی نیز قابل پیاده‌سازی است. در شرایطی که جوامع معاصر با بحران‌های هویتی، افراط‌گرایی فرهنگی و فروپاشی گفت‌وگوهای بین‌نسلی مواجه‌اند، بازگشت به چنین نگاه‌هایی می‌تواند راهی برای بازسازی پیوندهای انسانی، تقویت عقلانیت عمومی، و ایجاد فرهنگی باشد که در آن اخلاق و خرد، جایگاه محوری خود را بازیابی‌یابند. اکنون، فرهنگ را نه صرفاً به عنوان میراثی تاریخی، بلکه به مثابه پروژه‌ای زنده و عقلانی می‌فهمیم؛ پروژه‌ای که اگر با آگاهی، مسئولیت و گفت‌وگوی بین‌فرهنگی همراه شود، می‌تواند ما را به سوی جهانی انسانی‌تر، خردمندانه‌تر و اخلاق‌محورتر رهنمون سازد.

فارابی عقلانیت را در چارچوب فضیلت‌های اخلاقی و اجتماعی می‌بیند که با فرهنگ و سنت‌های جامعه پیوند دارد و به کمال انسان در بستر جامعه کمک می‌کند. اسپینوزا عقلانیت را شناخت علمی و ضرورت‌گرا می‌داند که فراتر از فرهنگ و تعصبات محلی است و هدف آن فهم قوانین طبیعی و دستیابی به آزادی حقیقی است. از دیدگاه فارابی، فرهنگ‌پذیری زمینه‌ساز رشد عقلانیت و فضیلت‌های اخلاقی است و فرد از طریق آموزش و تربیت فرهنگی به عقلانیت مطلوب دست می‌یابد. اسپینوزا فرهنگ‌پذیری را ممکن است محدودکننده عقلانیت واقعی تلقی کند، چرا که باورها و تعصبات فرهنگی می‌توانند مانعی بر سر راه شناخت عقلانی و علمی طبیعت باشند. عقلانیت فارابی با فرهنگ گره خورده و تجلی فرهنگی دارد، در حالی که عقلانیت اسپینوزا به نوعی عقلانیت جهانی و فراتر از فرهنگ است. در نتیجه، انسان در مواجهه با فرهنگ

خاص خود باید هم از ظرفیت‌های فرهنگ‌پذیری بهره‌بردار و هم توان نقد و فراندیشی برای رسیدن به عقلانیت حقیقی را داشته باشد. در جوامع امروز، تعارض میان عقلانیت فرهنگی و عقلانیت علمی و فرافرهنگی اسپینوزا، نیازمند رویکردی تعادلی است که هم ارزش‌های فرهنگی را حفظ کند و هم به عقلانیت علمی و جهانی اجازه بروز دهد.

تحقق عقلانیت در بستر فرهنگ‌پذیری نیازمند خودآگاهی و نقد انتقادی فرهنگ است تا محدودیت‌های ناشی از تعصبات و باورهای غیرمنطقی کنار گذاشته شود. این نتایج نشان می‌دهد که فهم عقلانیت و فرهنگ‌پذیری از دیدگاه این دو فیلسوف، به درک عمیق‌تر نقش فرهنگ در فرایند عقلانی‌سازی انسان و چالش‌های موجود در این مسیر کمک می‌کند.

فارابی، تربیت عقلانی را نهادی و اجتماعی تعریف می‌کند و اسپینوزا، تربیت عقلانی را فردی، آزاد و ناشی از تجربه و شناخت درونی می‌داند.

تحلیل تطبیقی فرهنگ‌پذیری در اندیشه‌ی فارابی و اسپینوزا نشان داد که علی‌رغم تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، هر دو متفکر عقلانیت را شرط امکان تربیت اخلاقی، فرهنگ‌پذیری و زیست‌سعادتمندانه معرفی کرده‌اند. فارابی، در بستر عقل فعال، مدینه‌ی فاضله و ریاست حکیم، فرهنگ را محصول سامان مدنی و تربیت اجتماعی می‌داند. اسپینوزا، با تأکید بر عقل طبیعی، آزادی فردی، شناخت علّی و عشق عقلانی به نظم طبیعت، فرهنگ را امری اخلاقی، انتخاب‌گر و حاصل خودفرهیختگی تلقی می‌کند.

در ساختار فرهنگی فارابی، نهاد ملت، قوهی تخیل، قانون تربیتی و اقناع عقلانی نقش مرکزی در انتقال مفاهیم فرهنگی دارند. در منظومه‌ی اسپینوزا، فرهنگ‌پذیری از مسیر آزادی عقل، نقد تعصب، شناخت ضرورت هستی و کنش اخلاقی فردی حاصل می‌شود. فارابی فرهنگ‌پذیری را اجتماعی، نهادینه و تمدن‌ساز معرفی می‌کند؛ اسپینوزا آن را فردی، اخلاق‌محور و زیست‌انگارانه تعریف می‌کند.

هر دو متفکر، در نهایت، بر این نکته تأکید دارند که تربیت عقلانی نه تنها شرط فهم مفاهیم فرهنگی، بلکه ابزار پالایش فرهنگ از تعصب، تقلید، سلطه و انفعال است. بنابراین، فرهنگ‌پذیری عقل‌محور حاصل تعامل میان عقل، اخلاق، تربیت و انتخاب آگاهانه است نه نتیجه‌ی اقتدار یا عادت‌گرایی فرهنگی.

منابع و مآخذ

- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۷۸). رساله در الهیات و سیاست. ترجمه‌ی عبدالله گنجی، انتشارات خوارزمی، اسپینوزا، باروخ. (۱۳۷۶). /اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری. چاپ دوم با اصلاحات و تجدید نظر. تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی.
- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۸۵). اخلاق، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ، نشر مرکز، اسپینوزا، باروخ. رساله در الهیات و سیاست ترجمه‌های مختلف، از جمله ترجمه رشیدیان و فردوسی اسماعیلی (۱۴۰۲) - نقش ملت و اقناع در اجتماعی شدن دین از نظر فارابی
- حسینی، رفیع‌نژاد، درویشی (۱۴۰۲) - فرهنگ‌پذیری در بستر عقلانیت در جهت همزیستی مسالمت‌آمیز، نشریه جامعه فرهنگ رسانه
- حسینی، مهدی. «فرهنگ‌پذیری در فلسفه‌ی تربیتی اسلامی». پژوهش‌های فرهنگی-اجتماعی، سال ۱۸، شماره‌ی ۳، ۱۳۹۹.

دلوز، ژیل. اسپینوزا و مسئله‌ی بیان. ترجمه‌ی افشین جهان‌دیده، نشر نی، ۱۳۹۸

رحمانی، فاضل. (۲۰۱۶). فلسفه اسپینوزا و تأثیر آن بر تفکر مدرن. مجله فلسفه اسلامی، شماره پانزدهم.

رحیمیان، هادی. «بررسی عقلانیت در منظومه‌ی اسپینوزا». نشریه‌ی فلسفه‌ی اخلاق، جلد ۱۲، شماره‌ی ۴، ۱۴۰۰

رفیعی (۱۴۰۳) - نقش فارابی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی

روحی، زهره - فلسفه به زبان ساده: اسپینوزا، وب‌سایت انسان‌شناسی و فرهنگ

رورتی - نظریه توافق بین‌الذهانی و زبان به‌مثابه ابزار فرهنگی

صابری ورزنه و زارع کهنمویی (۱۳۹۹) - بنیاد فضیلت در اندیشه اسپینوزا، فصلنامه فلسفه دین

طالب زاده، حمید، صابری ورزنه، حسین. (۱۳۹۳). نقد های اسپینوزا بر انسان وار انگاری خدا. نشریه فلسفه سال چهل و دوم، شماره دوم.

طباطبایی، رسول. «نسبت اخلاق و عقلانیت در فلسفه ی کلاسیک». فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۹۴

عادل‌زاده نایینی و نوروزی (۱۳۹۸ و ۱۴۰۱) - اصول تربیت عقلانی در اندیشه فارابی، فصلنامه پژوهش‌های تربیتی

عبادیان، محمود. (۱۳۸۱). جبر و اختیار در اندیشه اسپینوزا، نامه مفید، شماره سی و ششم

فارابی، ابونصر. آراء اهل المدینة الفاضلة. ترجمه و تصحیح حسن حنفی، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۲

فارابی، ابونصر. السیاسة المدنیة - نسخه‌های مختلف با ارجاع به صفحات ۹۷-۱۰۲

فارابی، ابونصر. آراء اهل مدینه فاضله - ترجمه حسین خدیوچ، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴

فارابی، ابونصر. تحصیل السعادة - ترجمه محمدرضا حکیمی، انتشارات علمی، ۱۳۷۵

فارابی، ابونصر. تحصیل السعادة. چاپ انتقادی به اهتمام محسن کدیور، انتشارات هرمس، ۱۳۹۰

فلسفه، الهیات سی‌است. کارل ی‌اسپرس (۱۳۷۸)، ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.

قادری و غریبی (۱۳۹۸) - تعلیم و تربیت در اندیشه فارابی و دورکیم

کریمی، سارا. «عقلانیت و نقد سلطه در اندیشه‌ی اسپینوزا». مجله‌ی علوم انسانی معاصر، شماره‌ی ۲۲، ۱۴۰۲

کیخا، نجمه (۱۴۰۲) - جامعه‌ی چندفرهنگی در فلسفه‌ی سیاسی فارابی، نشریه تحقیقات فرهنگی ایران

محمدپور، کبری (۱۳۹۳) - بررسی تطبیقی نبوت از دیدگاه فارابی و اسپینوزا، دانشگاه تبریز

نانکلی و میرزامحمدی (۱۴۰۰) - تبیین تربیت اجتماعی در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش براساس نظریه‌ی فارابی

نجفی، غلامرضا. «تحلیل عقلانیت در مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی». فصلنامه‌ی اندیشه‌ی اسلامی، شماره‌ی ۲۵، ۱۳۹۵.

نوظهور، یوسف، شهریورآیینی، مصطفی، خراسانی، سمیرا. (۱۳۹۳). آزادی در اندیشه اسپینوزا. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

هابرماس - نظریه عقلانیت ارتباطی (ارجاع به آثار ترجمه‌شده و تحلیل‌های ثانویه)

هریس، ارول ای. (۱۳۸۹). طرح اجمالی فلسفه اسپینوزا. ترجمه سید مصطفی شهر آیینی. نشر نی.

Sources and references

- Adelzadeh Naeini, ., & Norouzi, . (۱۳۹۸/۱۴۰۱). Principles of rational education in Farabi's thought. Quarterly Journal of Educational Research. [In Persian]
- Delouze, G. (۲۰۱۹). Spinoza and the problem of expression (A. Jahandideh, Trans.). Nashr-e Ney. (Original work published ۱۹۶۸). [In Persian]
- Ebadian, M. (۱۳۸۱). Determinism and free will in Spinoza's thought. Nameh-ye Mofid, (۳۶). [In Persian]
- Esmaeili, . (۱۴۰۲). The role of the nation and persuasion in the socialization of religion from Farabi's perspective. [In Persian]
- Farabi, A. N. (۱۳۷۵). Tahsil al-sa'ada (M. R. Hakimi, Trans.). Elmi Publications. [In Persian]
- Farabi, A. N. (۱۳۸۲). Opinions of the inhabitants of the virtuous city (H. Hanafi, Trans. & Ed.). Dar al-Fikr. [In Persian]
- Farabi, A. N. (۱۳۸۴). Opinions of the inhabitants of the virtuous city (H. Khadivjam, Trans.). Elmi va Farhangi Publications. [In Persian]
- Farabi, A. N. (۱۳۹۰). Tahsil al-sa'ada (Critical ed., M. Kadivar, Ed.). Hermes Publications. [In Persian]
- Farabi, A. N. (n.d.). Al-siyasah al-madaniyyah (Various editions, pp. ۹۷-۱۰۲)
- Habermas, J. (n.d.). The theory of communicative rationality
- Harris, E. E. (۱۳۸۹). An outline of Spinoza's philosophy (S. M. Shahraiyini, Trans.). Nashr-e Ney. [In Persian]
- Hosseini, M. (۱۳۹۹). Acculturation in Islamic educational philosophy. Cultural-Social Research, ۱۸(۳). [In Persian]
- Hosseini, R., Rafi'-Nezhad, ., & Darvishi, . (۱۴۰۲). Acculturation in the context of rationality toward peaceful coexistence. Society, Culture and Media Journal. [In Persian]
- Jaspers, K. (۱۳۷۸). Philosophy, theology and politics (M. H. Lotfi, Trans.). Tarh-e No. [In Persian]
- Kadiri, ., & Gharibbi, . (۱۳۹۸). Education in the thought of Farabi and Durkheim. [In Persian]
- Karimi, S. (۱۴۰۲). Rationality and critique of domination in Spinoza's thought. Contemporary Humanities Journal, (۲۲). [In Persian]
- Keikha, N. (۱۴۰۲). The multicultural society in Farabi's political philosophy. Iranian Journal of Cultural Studies. [In Persian]
- Mohammadpour, K. (۱۳۹۳). A comparative study of prophecy in Farabi and Spinoza (Doctoral dissertation, University of Tabriz). [In Persian]
- Najafi, G. (۱۳۹۵). Analysis of rationality in Farabi's virtuous city. Journal of Islamic Thought, (۲۵). [In Persian]
- Nanakli, ., & Mirzamohammadi, . (۱۴۰۰). Explaining social education in the Fundamental Transformation Document of Education based on Farabi's theory. [In Persian]
- Nozohour, Y., Shahrivar-Ayini, M., & Khorasani, S. (۱۳۹۳). Freedom in Spinoza's thought. Ministry of Science, Research and Technology. [In Persian]
- Rafi'i, . (۱۴۰۳). The role of Farabi in the formation of Iranian-Islamic culture and civilization. [In Persian]
- Rahimian, H. (۱۴۰۰). An examination of rationality in Spinoza's system. Journal of Moral Philosophy, ۱۲(۴). [In Persian]

- Rahmani, F. (۲۰۱۶). Spinoza's philosophy and its influence on modern thought. *Journal of Islamic Philosophy*. (۱۵) ,
- Rorty, R. (n.d.). The theory of intersubjective agreement and language as a cultural tool.
- Rouhi, Z. (n.d.). Philosophy made simple: Spinoza. *Anthropology and Culture Website*. [In Persian]
- Saberi Varzaneh, ., & Zare Kohnamouei, . (۱۳۹۹). The foundation of virtue in Spinoza's thought. *Journal of Philosophy of Religion*. [In Persian]
- Spinoza, B. (۱۳۷۶). *Ethics* (M. Jahangiri, Trans., ۲nd rev. ed.). University Publishing Center. [In Persian]
- Spinoza, B. (۱۳۷۸). *Theological-political treatise* (A. Ganji, Trans.). Kharazmi Publications. [In Persian]
- Spinoza, B. (۱۳۸۵). *Ethics* (A. H. Azarang, Trans.). Markaz Publications. [In Persian]
- Spinoza, B. (n.d.). *Theological-political treatise* (Various translations, including Rashidian & Ferdowsi).
- Tabatabaei, R. (۱۳۹۴). The relation between ethics and rationality in classical philosophy. *Philosophy of Education*, (۱۰). [In Persian]
- Talebzadeh, H., & Saberi Varzaneh, H. (۱۳۹۳). Spinoza's critiques of the anthropomorphism of God. *Journal of Philosophy*, ۴۲(۲). [In Persian]